



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاسیس ۱۳۸۲

## سهراب و آرزو، رمان

پاسخ به نقد دکتر محمد دهقانی از رمان «عادت می‌کنیم» با عنوان «اسطوره یا رمان؟»

در شماره ۸۷ و ۸۸ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، مقاله‌ای از دکتر دهقانی، با عنوان «اسطوره یا رمان؟» به چاپ رسید (صص ۲۸-۴۱). نویسنده مقاله، رمان عادت می‌کنیم نوشته زویا پیرزاد را نقد کرده است، اما بعضی از مطالبی که در مقاله عنوان شده، غیرمعقول و اغراق‌آمیز است.

در ابتدای مقاله آمده است: «عادت می‌کنیم رمان نیست؛ داستان کوتاهی است که بیش از حد بلند شده است...». عادت می‌کنیم را

چطور می‌توان داستان کوتاه دانست؟ البته بعضی از مطالب زایدند. مثل پرداختن به تهمینه و مسائل خانوادگی‌اش. اگر تهمینه، خانواده‌اش و موضوع اعتیاد را از کتاب حذف کنیم، هیچ لطمه‌ای به ساختار آن نمی‌خورد. اما بقیه شخصیت‌ها و مطالب پیوستگی دارند. آرزو، شیرین، آیه و ماه منیر به مرور شناخته می‌شوند. «مرور»ی که لازمه رمان است، نه داستان کوتاه.

چند سطر بعد آمده است: «اصلی‌ترین شخصیت‌های داستان، یعنی آرزو و سهراب زرجو حتی از تیپ هم فراتر رفته‌اند و به نوعی «کهن‌الگو»ی اسطوره‌ای (archetype) بدل شده‌اند.»

سهراب و آرزو نه کهن‌الگو هستند، نه تیپ. سهراب، شخصیتی

# هفت کهن

مردم سئال

به چشم‌هایش نگاه کند و بگوید حق با توست. <sup>۱</sup> اوج خوب بودن سهراب تا همین حد است. «ولی مگر همین نبود که مهم بود؟ تا حالا غیر از پدر چند نفر به حرف‌هایش گوش کرده بودند؟»<sup>۲</sup>

سهراب و آرزو تیپ هم نیستند. «شخصیت نوعی یا تیپ نشان دهنده خصوصیات گروه یا طبقه‌ای از مردم است که او را از دیگران متمایز می‌کند.»<sup>۳</sup> مثل «حاجی آقا»ی هدایت. اشخاصی مثل حاجی آقا چه در زمان هدایت و چه اکنون بوده و هستند. یا مثل ماه منیر در عادت می‌کنیم: تیپ زن ظاهر پرست یا به اصطلاح «ساتنی مانتال» ولی سهراب زرجو شخصیت‌های قراردادی حکایت‌های قدیم است که در آنها یک نفر به طور مطلق یا خوب خوب بود یا بد بد. «افراد شناخته

تصنعی دارد، ولی به کار بردن اصطلاح، «کهن الگو» در مورد هیچ کدام آنها صحیح نیست. مفهوم «کهن الگو» خیلی گسترده‌تر است. کهن‌الگویی که یونگ مطرح می‌کند، به تجارب اجدادی موجود در ناخودآگاه جمعی انسان بازمی‌گردد. قهرمان یا زن اثیری که در اساطیر اقوام مختلف حضور دارند و یونگ از آنها نیز به عنوان کهن‌الگو نام می‌برد، در همه ابعاد و از هر لحاظ در اوج‌اند. ابر انسان‌اند، نه انسان. سهراب و آرزو شخصیت‌هایی هستند با ویژگی‌هایی مثبت از لحاظ فکری و رفتاری، اما مفهوم کهن‌الگو به هیچ وجه در مورد آنها صادق نیست. سهراب فقط تا آنجایی اوج می‌گیرد که مهربان باشد. که زنی مثل آرزو را درک کند. که «به حرف‌هایش گوش بدهد، دست‌هایش را بگیرد توی دست،

شده‌ای که مرتباً در نمایشنامه‌ها و داستان‌ها ظاهر می‌شوند و خصوصیتی سنتی و جا افتاده دارند.<sup>۴</sup> سهراب در عادت می‌کنیم چنین شخصیتی است. تیپ نیست که بتوان نمونه‌اش را یافت.

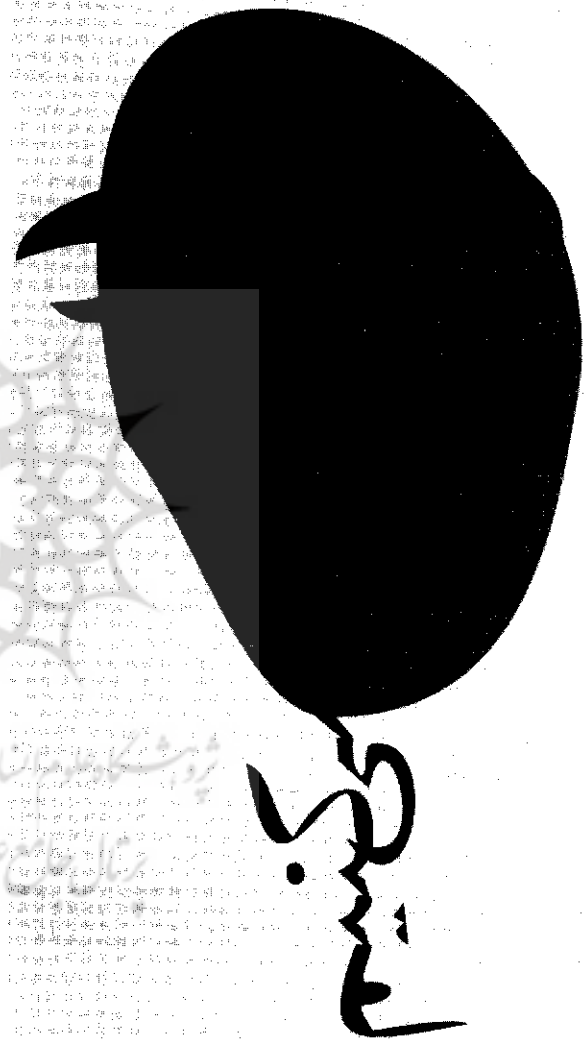
به نظر می‌رسد پیرزاد در شخصیت‌پردازی بعضی آدم‌های عادت می‌کنیم، ضعف دارد. و این باعث تصنعی نمودن آنها شده است. نه اینکه بخواهد شخصیت‌هایی اسطوره‌ای یا کهن‌الگویی خلق کند. البته آرزو ملموس‌تر است. مثل سهراب تصنعی نیست.

دکتر دهقانی نوشته‌اند: «آرزو نماینده زنی آرمانی یا بهتر بگویم، زنی مردانه است؛ زنی که مثل مردها رانندگی می‌کند، مثل مردها حرف می‌زند، مثل مردهای قدیم، که آرزو آرزومند آنهاست...» و در جایی دیگر عنوان کرده‌اند: «... و رفتار مادرش را که اتفاقاً کاملاً «زن» است نمی‌پسندد و مخفیانه از او بدش می‌آید.» رانندگی کردن یا کار کردن آرزو در بنگاه معاملات ملکی نمی‌تواند بیانگر مردانه بودن او باشد. به نظر می‌رسد آرزو زنی است که بین سنت و مدرنیته در نوسان است. نه این است، نه آن. از هر کدام چیزهایی گرفته است. همین که رانندگی می‌کند و بنگاه پدرش را می‌گرداند، نشان مدرن بودن اوست و علاقه او به معماری سنتی خانه‌ها و حتی علاقه به پدرش، نشان سنتی بودن او. ماه منیر در ظاهر مدرن است. آرزو از این ظاهر گذشته و به باطن رسیده. درگیری‌های او با ماه منیر به همین خاطر است. نه به علت زنانه بودن ماه منیر و مردانه بودن آرزو.

در آثار پیرزاد زن‌ها با وجود همه دغدغه‌ها و درگیری‌های درونی، کم‌کم به این باور می‌رسند که قدرت دارند. که می‌توانند روی پای

خودشان بایستند و به خودشان هم توجه کنند. این باور، نشان مردانه بودن آنها نیست. پیرزاد در عادت می‌کنیم دست به آشنایی‌زدایی می‌زند و متعلق مردانه جامعه سنتی را درهم می‌ریزد. آرزو جنس دوم نیست. پیرزاد برای انتقال این مفهوم از تصاویر زیادی استفاده کرده است: زنی که به راحتی اتومبیلش را مقابل چشمان پسر جوانی که از «خیر جا پارک گذشته» پارک می‌کند. زنی که با مردهای بنا سر و کله می‌زند. در بنگاه معاملات ملکی کار می‌کند و... «آرزویی که» پیرزاد خلق می‌کند، اعتراضی آگاهانه نسبت به دنیای مردانه است. دست‌های آرزو نماد مردانه بودن او نیست. سهراب می‌گوید: «نازک نارنجی نیستند. دست‌های نازک نارنجی دوست ندارم.»<sup>۵</sup> دست‌های او به قول ماه منیر مثل دست کلفت‌هاست<sup>۶</sup>: دست‌های کار. نه دست‌های «مردی در قالب زن».

در قسمت دیگری از نوشته ایشان آمده است: «اگر بخواهیم از اصطلاحات روانکاوی بهره جوییم، باید بگوییم آرزو «عقد الکتر» دارد.» پدر و سهراب برای آرزو شخصیت‌هایی هستند آرمانی. ولی علاقه او به پدرش و به تبع آن به سهراب، به گونه‌ای نیست که بتوان عنوان «عقد الکتر» به آن داد. دختر یا زنی که به عقد الکتر دچار است، نسبت به پدر حس و رفتاری غیر معمول و ناپهناجدار دارد که متقابلاً موجب تنفری غیرطبیعی نسبت به مادر می‌شود. شیفتگی آرزو نسبت به پدرش، نوعی آرمان‌گرایی است که می‌تواند نسبت به هر کس دیگری با همان صفات وجود داشته باشد. تعارض آرزو و ماه منیر نیز همان طور که عنوان شد، تعارض معنا و صورت است. ارتباطی به پدر آرزو ندارد. آرزو حتی



رمان پیرزاد، نوعی ستایش سنت باشد. نه اسطوره‌گرایی. سنت غیر از اسطوره است. تعارض میان زن و مرد یا سفر هم مضامین تکراری بسیاری از داستان‌هاست. اگر اینها را اسطوره‌ای بدانیم، بسیاری از مضامین موجود در داستان‌ها را می‌توان اسطوره‌ای انگاشت: عشق، مرگ، جنگ و ...

آیا رمان **عادت می‌کنیم** که به گفته دکتر دهقانی «هرگز به پای چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم نمی‌رسد»، در حد و اندازه‌ای هست که نقد اسطوره‌ای را برتابد؟

#### پانویس‌ها:

\* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی (از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی).

- ۱- پیرزاد، زویا؛ **عادت می‌کنیم**، مرکز، ج ۳، تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۶۲.
- ۲- همان، ص ۲۶۲.
- ۳- میرصادقی، جمال؛ **عناصر داستان**، سخن، ج ۴، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱.
- ۴- همان، ص ۹۹.
- ۵ و ۶- پیرزاد، زویا؛ همان، ص ۱۳۹.
- ۷- همان، ص ۲۶۳.

از رفتار پدرش یا ماه منبر به ستایش یاد می‌کند. به شیرین می‌گوید بین مردها استثناء هم وجود دارد و بعد یاد پدرش می‌افتد: «پدر چروک‌های دور چشم‌های ماه منبر را می‌دید؟ پدر انگار همیشه ماه منبر را همان طور می‌دید که اولین بار دیده بود...»<sup>۷</sup>

نویسنده مقاله، مضامین اصلی **عادت می‌کنیم** را نیز اسطوره‌ای انگاشته‌اند: علاقه به ساختمان‌های کلنگی، تعارض میان زن و مرد، سفر و ...

به نظر می‌رسد علاقه به ساختمان‌های کلنگی و ستایش گذشته در